

ویلیام فاکنر

# رکوئیم برای یک راہبہ

ترجمہ  
شاہ پور بہیان



انتشارات نیلوفر

## فهرست

۷	مقدمه مترجم فارسی
۲۱	سه نامه از کارل اف. زندر
۲۷	رکوئیم برای یک راهبه
۲۳۵	نام اشخاص داستان
۲۴۱	اسطوره جنوب
	ملاحظاتى چند درباره ترجمه «رکوئیم برای یک راهبه» به فارسی
۲۵۳	مسئله جنوب / تاریخ جنوب آمریکا / کارل اف. زندر

## سه نامه از کارل اف. زندر

۱

در این جا سعی می‌کنم، به سؤال‌هایت، از جمله آن‌هایی که در صفحات اسکن شده آمده است، جواب بدهم. اول، از تفسیر کلی‌ام دربارهٔ رمان بگویم که فکر می‌کنم تا حدی به تفسیر تو نزدیک است. به نظر من گاوین استیونس سعی می‌کند به تمپل کمک کند که بر گناه و ناامیدی ناشی از مرگ کودکش غلبه کند. نام‌های «خانم گوان استیونس» و «تمپل دریک»، چنان که تمپل آن‌ها را درک می‌کند، اشاره به دو هویت جداگانه است. «خانم گوان استیونس» یک زن متأهل است و «تمپل دریک» زنی است که مدتی را در یک نجیب‌خانه گذرانده است و متوجه شده است که «شرّ» را دوست دارد. وقتی گاوین و تمپل به دیدن فرماندار می‌روند، هدف گاوین اصلاً نجات جان نانسی نیست. او می‌خواهد تمپل را مجبور کند از گذشته‌اش حرف بزند و آن را صورت متفاوتی درک کند و شجاعت زندگی به عنوان «خانم گوان استیونس» را پیدا کند.

به‌طور کلی، سه بخش منثور رمان گزارش تاریخ می‌سی‌سی‌پی از دوران‌های پیش از تاریخ تا زمان حال است. این گزارش ترسیمی است از حرکت به سوی آمریکای امروز، به صورت رشته‌ای از جابه‌جایی‌ها، از ساکنان سرخپوست اولیه، بعد مهاجران سفیدپوست اولیه و غیره تا تصویر کابوس‌گونهٔ جامعهٔ مدرن (۱۹۵۱) که آمریکا در آن به‌صورت «بنای سراسیمهٔ رفیعی که مثل خانه‌ای کاغذی بر لبهٔ مغاکِ نسل‌های وام‌گیرنده معلق مانده» نشان داده شده است. در برابر این تصویر، رشته‌ای از مقاومت‌ها وجود دارد که به‌صورت آنچه امتناع‌کنندگان «می‌بینند» ترسیم می‌شود. اول الک هولستون و رفقایش هستند که «می‌بینند»؛ بعد «زنان پیر شکست‌ناپذیر» که تن به شکست جنوب نمی‌دهند؛ بعد زندان است که «می‌بیند» و می‌تواند تاریخ شهر را گزارش کند؛ اما در دوران مدرن از این کار امتناع می‌کند. در نهایت، و عجیب این‌که، این مقاومت پیروز از آب درمی‌آید؛ چون از حدود صفحه ۱۹۷ [متن زندر] به بعد، به نظر می‌رسد که رشد ناگزیر «پیشرفت و تغییر» به‌صورت «امری زودگذر» و مقاومت به‌صورت «پایدار» و «استوار» نشان داده می‌شود. کمی بعد از این نقطه، مقاومت دیگر منفعل نیست و به‌صورت فعال درمی‌آید؛ چنان‌که امتناع از دیدن جای خود را به خواندن می‌دهد؛ غریبه خطوط حک‌شده روی شیشهٔ پنجره را می‌خواند: «سیسلیا فارمر ۱۶ آوریل ۱۸۶۱».

یک غریبه، یک ناآشنا از شرق یا از شرق دور، «می‌خواند». او همین‌طور که به خطوط می‌نگرد، زندگی سیسلیا فارمر را به‌صورت پیشرفت طولانی صلح‌آمیزی به سوی مادرسالارشدن می‌بیند. اما بعد با تغییری عجیب درمی‌یابد این تصویر آن‌قدرها هم به او نمی‌خورد و به جایش سیسلیا را به‌صورت شیطان-راهبه، فرشته-ساحره، ملکه، سیرن، ایرن‌ها تصور می‌کند. نتیجهٔ این برداشت خارق‌العاده «پراکندن و سوزاندن آت‌آشغال‌های واقعیت و احتمال» و غلبه بر برآیند کابوس‌گونهٔ تاریخ گزارش‌شده در این بخش است، به‌نحوی که صرف یادآوری نام سیسلیا فارمر اجازه می‌دهد که صدای روشن و

بی‌فاصله او از زمانی بس دور به طنین درآید. از جنبه زندگی‌نامه‌ای اگر بنگریم، این بخش بیانگر دیدگاه منفی فاکنر به زندگی آمریکای امروز و ایمانش به قدرت هنر خود در برگزشتن از این دوران است.

۳

من فکر می‌کنم ایده باکر [در جنگ داخلی در آمریکا] درباره اسطوره جنوب، اگر گفته باشد این اسطوره «میراث همه آمریکاییان بعد از جنگ شده است»، تا حدی اغراق‌آمیز است؛ بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که بخش‌های مختلف این اسطوره میراث گروه‌های مختلفی از خرده‌فرهنگ‌های اهالی شمال و اهالی غرب شده است. مثلاً موتورسیکلت‌رانان کالیفرنایی که پرچم کنفدراسیون را به عنوان ژستی از مخالفت بر پشت ژاکت‌های خود نقش می‌زنند. زنان اهل شمال که به جورجیا می‌روند تا زنان دیگری را ببینند که به هیأت اسکارلت اوهارای بربادرفته درآمده‌اند. طرفداران الویس پریسلی که به ممفیس می‌روند تا از خانه و گور او دیدن کنند. طرفداران موسیقی سیاه جنوب که به جشنواره‌های بلوز در ممفیس می‌روند.

بر این فهرست می‌توان باز هم افزود. این گروه‌ها تابع ارزش‌هایی متفاوت و گاه متضاد هستند. آن‌ها معمولاً به طبقات متوسط و پایین متعلق‌اند و علاقه چندانی به فاکنر ندارند و آثار او و نیز نگاهش را به جنوب پیچیده می‌یابند.

بنابراین فاکنر به‌عنوان داستان‌نویس چندان ربطی به کاربردهای اسطوره جنوب ندارد. اما آیا او به نحوی «نقشی ایدئولوژیک» در خود-فهمی آمریکای امروز داشته است؟ این سؤال پیچیده است. لارنس شوارتز، در کتاب خود به نام آفرینش شهرت فاکنر<sup>۱</sup>، استدلال می‌کند که منتقدان به لحاظ سیاسی محافظه‌کار، تا حد زیادی در شهرت فاکنر در دهه‌های پنجاه و شصت میلادی نقش داشته‌اند. من فقط تا حدی با این حرف موافقم. به نظر من شهرت فاکنر

1. Lawrence Schwartz (1990), *Creating Faulkner's Reputation* 1990.